

سعادت از منظر ارسطو و ابن مسکویه رازی*

علی محمد ساجدی،** هاجر دارایی تبار***

چکیده

پرسش درباره مفهوم و مصداق سعادت ریشه در سرشت آدمی دارد. مقایسه اندیشه‌های دو اندیشمند صاحب نظر در این زمینه، یکی از یونان باستان و دیگری از حکمای اسلامی هم‌روزگار با ابن‌سینا، برای شناخت نوآوری متفکران اسلامی در برابر ره‌آورد یونانیان در ساحت‌های گوناگون فلسفی بسیار اهمیت دارد. این جستار کوتاه به روش تحلیلی تطبیقی است و پس از تأملی چند درباره مبانی فلسفی و اخلاقی هریک از این

* برگرفته از پایان‌نامه کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی با عنوان «بررسی تطبیقی معیار فعل اخلاقی و سعادت در اندیشه ارسطو و ابن مسکویه رازی»، با راهنمایی دکتر علی محمد ساجدی.

** دانشیار دانشکده الهیات و معارف اسلامی، عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز.

DRSAJEDI@YAHOO.COM.

*** کارشناس ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه شیراز

hajardarayi@yahoo.com.

تاریخ تأیید: ۱۳۹۳/۱۱/۱۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۹/۰۱

متفکران، شباهت‌ها و تفاوت‌های آن‌ها را دربارهٔ سعادت کاویده است. اگرچه ارسطو با توجه کامل به مؤلفه‌های عقل و لذت و دوستی، نظریهٔ فضیلت و سعادت را حول محور اعتدال تعریف می‌کند، به دلیل نگاه غیر توحیدی‌اش به خدا و جهان و بی‌توجهی‌اش به معاد، قادر نیست مدل موفقی از مفهوم و مصداق سعادت ارائه کند. برخلاف او ابن مسکویه با جهان‌بینی توحیدی می‌کوشد، همین معانی را بر پایهٔ شناخت نفس و عقل و شرع تبیین کند. ابن مسکویه سعادت را به دو قسم دنیایی و آخرتی تقسیم و مصداق واقعی سعادت را قرب الهی معرفی می‌کند. هر دو متفکر بر تعریف سعادت به خیر متعالی (خیر اعلی) تأکید می‌ورزند؛ اما از آنجاکه مبانی اندیشهٔ اخلاقی آن‌ها با یکدیگر متفاوت است، لوازم اندیشهٔ آنان نیز با یکدیگر متفاوت خواهد بود.

واژه‌های کلیدی

سعادت، ارسطو، ابن مسکویه، خیر اعلی، اعتدال، فضیلت.

مقدمه

مفهوم سعادت پیوسته از مفاهیم پرابهام بشری و درعین حال از مباحثی است که در اخلاق و فلسفهٔ اخلاق، همواره از آن بحث شده و دغدغهٔ فیلسوفان و متکلمان و عالمان علم اخلاق بوده است. این موضوع یکی از مباحث اخلاقی جذاب و بنیادینی است که قرن‌ها توجه محدثان، ادیبان، عالمان اخلاق و فیلسوفان اخلاق را به خود معطوف کرده است. سعادت حقیقتی است که رسیدن به آن با هیچ‌گونه ندامتی همراه نیست. سعادت، درحقیقت میزان برخوردارگی از کمال انسانی است. آدمی هر اندازه از کمال بهره برده و به غایت

خویش نزدیک تر شده باشد، به سعادت رسیده است و در مقابل، شقاوت نیز محروم شدن از کمال انسانی است. موضوع سعادت نیز همانند تفکر اخلاقی و فلسفی دربارهٔ اخلاق به دوران یونان باستان می‌رسد؛ مثلاً بحث اصلی سقراط و افلاطون و ارسطو^۱ در اخلاق، بر سعادت متمرکز بوده و هدف فلسفهٔ اخلاق آنان بیان مفهوم سعادت و چگونه به سعادت رسیدن و شرایط آن بوده است.

در جهان اسلام نیز موضوع سعادت یکی از مباحث مهم دینی و اخلاقی بوده و هست؛ زیرا قرآن و سنت، به‌عنوان اصلی‌ترین منابع اخلاق اسلامی، به این موضوع توجه تام کرده و علمای اخلاق، نظیر فارابی، ابن‌مسکویه رازی،^۲ خواجه نصیرالدین طوسی، فیض کاشانی و... نیز به پیروی از کتاب و سنت و همچنین به کمک برهان‌های عقلی، موضوع سعادت را بررسی کرده‌اند. با وجود اختلاف نظرهای فراوان فیلسوفان، آنان در زمینهٔ اخلاق هم‌عقیده‌اند که سعادت یکی از موضوعات بسیار مهم زندگی انسان است. می‌توان گفت، نوع اظهارنظر هر فیلسوفی دربارهٔ سعادت به نوع جهان‌بینی و انسان‌شناسی او بستگی دارد. با توجه به اینکه موضوع سعادت ابعاد گوناگونی دارد و بررسی نظریهٔ تمام اندیشمندان غربی و اسلامی مجال گسترده‌ای می‌طلبد، در این مقاله کوتاه فقط

۱. ارسطو، فیلسوف مشهور یونان باستان، در قرن ۴م می‌زیسته است. وی آثار متعدد فلسفی، اخلاقی و... دارد. اخلاق نیکوماخوس یکی از آثار اخلاقی مهم وی است. نیکوماخوس در حقیقت نام پدر و فرزند ارسطو بوده است.

۲. احمد بن محمد بن یعقوب ابوعلی مسکویه رازی از فیلسوفان و علمای علم اخلاق در اسلام است که در سال ۳۲۵ در ری به دنیا آمد و در سال ۴۲۱ در اصفهان درگذشت. از جمله کتاب‌های اخلاقی مهمی تهذیب الاخلاق، ترتیب السعادة، الفوز الاصح و... است.

به بررسی جنبه‌های گوناگون سعادت از دیدگاه ارسطو و ابن مسکویه رازی، دو متفکر و شخصیت فلسفی می‌پردازیم. ذکر این نکته لازم است که سعادت از دیدگاه این دو اندیشمند، برحسب شخصیت، نوع نگرش و جهان بینی، موقعیت فردی و اجتماعی و سایر شرایط متفاوت است.

پیشینه موضوع سعادت

همان گونه که گفته شد، به تفکر اخلاقی و فلسفی درباره اخلاق و همچنین به بحث درباره موضوع سعادت و چیستی آن از دوران یونان باستان توجه شده است؛ از این رو شایسته دیدیم، نخست پیشینه این موضوع را از منظر بزرگ‌ترین فیلسوفان بررسی کنیم.

سقراط: به نظر او تیره‌بختی انسان حاصل نادانی اوست. بزرگ‌ترین فضیلت دانایی است و اشتباه‌های آدمی از نادانی وی سرچشمه می‌گیرد. به‌طور کلی می‌توان گفت، فضیلت از نظر او دانش و حکمت و خردمندی است و فضایل عبارت‌اند از: شجاعت، عفت، عدالت و خداپرستی (دادبه، ۱۳۸۵: ۱۹۰). هدف کوشش فلسفی سقراط شناختن و دست‌یافتن به فضیلت است. از دیدگاه وی فضیلت نیز آموختنی است و فضیلت آموخته شده فرد را به خوشبختی و سعادت می‌رساند (خراسانی، ۱۳۵۲: ۳۱). با توجه به این توصیف‌ها سقراط فلسفه اخلاق خود را بر پایه معرفت بنا نهاده است و از این‌رو، معرفت را با فضیلت یکی می‌داند و از آثار سقراط این گونه برمی‌آید که اصلی‌ترین دغدغه وی اخلاق فضیلت‌محور و سعادت است.

افلاطون: افلاطون نیز همانند استاد خود، سقراط، عمل نیک را نتیجه عمل به نیکی می‌داند و بر آن است که اگر مردمان نیکی را بشناسند به بدی نمی‌گرایند. افلاطون همانند سقراط بر نقش فضیلت در سعادت‌مندی انسان

تأکید می‌کند؛ اما وی عدالت را نیز عنصر مهمی در دستیابی به سعادت می‌داند. فلسفه افلاطون بر این اصل استوار است که محسوسات عالم، ظاهر و تغییر پذیرند و آن چیزی که دیده می‌شود، حقیقت نیست و ما در این عالم فقط سایه‌های حقیقت را می‌بینیم. بر مبنای مُثُل افلاطونی، فرد برای رسیدن به سعادت باید از عالم محسوسات عبور کند و خود را از تاریکی درون غار به روشنایی بیرون برسد و مسیر کمال نفس را که همان میل به سعادت است، طی کند. سعادت کامل، پیروی از مهم‌ترین و عادل‌ترین نفس‌هاست. سعادت شامل معرفت خدا نیز می‌شود و سعادت به واسطه پیروی از فضیلت به دست می‌آید. افلاطون در رسالهٔ *تیتوس* می‌نویسد: «باید بکوشیم هر چه زودتر از این عالم به عالم خدایان بگریزیم تا آنجا شبیه خدایان شویم؛ چراکه در آن عالم، سعادت حاکم است» (افلاطون، ۱۳۸۰: ۱۳۲۶ تا ۱۳۲۷). بنابراین، سعادت در نگاه افلاطون مشروط به خارج شدن انسان از عالم تاریکی و محسوس و وارد شدن به عالم مثال (نامحسوس) و رسیدن به معرفت حقیقی، یعنی سعادت است.

ارسطو: از دیدگاه ارسطو سعادت فعالیتی منطبق بر فضیلت است. سعادت در نگاه وی، هم به خودی خود مطلوب است و هم خودبسنده؛ به این معنی که از طرفی آن را به خاطر خودش آرزومندیم و از طرف دیگر، به هیچ نیرویی وابسته نیست (ارسطو، ۱۳۶۴: ۱۱ تا ۱۲). ارسطو معتقد است که اخلاق اسلامی، همچون اخلاق مسیحیت اساسی دینی دارد و عملی را خیر و اخلاقی می‌داند که رضای حق در آن است و خداوند بندگان را به انجام آن امر کرده است. همچنین، اسلام به پاکیزه گردانیدن روح اهمیت می‌دهد؛ اما تن را نیز بی‌مقدار نمی‌کند و زندگی دنیایی را خوار نمی‌دارد؛ بلکه هم به زندگی مادی دنیایی توجه دارد و هم به زندگی معنوی و آخرتی و سعادت را معلول توجه به هر دو جهان می‌داند (دادبه، ۱۳۸۵: ۱۹۵). اندیشهٔ ارسطو دربارهٔ سعادت و راه‌های

رسیدن به آن بر پایه اصولی است که در قسمت‌های بعدی مقاله این مبانی و نظر او دربارهٔ سعادت به تفصیل خواهد آمد.

فراابی: وی نخستین فیلسوفی است که در جهان اسلام به بحث دربارهٔ فلسفهٔ آفرینش و سعادت آدمی پرداخته است. از نظر وی سعادت حقیقی پس از مرگ و در جهان آخرت نصیب انسان می‌شود؛ یعنی زمانی که حجاب‌ها کنار زده شود. زمانی رسیدن به سعادت واقعی ممکن است که فرد در مدینهٔ فاضله زندگی کند. همچنین، کمال و سعادت در سایهٔ رابطه با دیگران و از طریق همکاری محقق می‌شود (داوری، ۱۳۵۴: ۱۰۹).

ابن سینا: در نگاه ابن سینا برترین انسان کسی است که نفس او به صورت عقل بالفعل تکامل یافته باشد و نفس او بتواند با عالم عقول متحد شود و اخلاقی را به دست آورد که سرچشمهٔ فضایل عملی است (ابن سینا، ۱۳۷۷: ۳۱۰). وی معتقد است، سعادت دنیوی با عمل به دستورهای شرع و پایبندی به آن‌ها و سعادت اخروی با پاکسازی نفس به دست می‌آید (همو: ۳۲۸). به طور کلی می‌توان گفت، ابن سینا سعادت انسان را رسیدن وی به کمال قوهٔ عاقله و اتحاد نفس انسانی با عالم عقول مجرد می‌داند و در نگاه او کامل‌ترین و عالی‌ترین مرتبهٔ سعادت انسانی، سعادت عقلی است.

ابن مسکویه: سعادت در نگاه ابن مسکویه حقیقی است که برای صاحبش خیر و کمال محسوب می‌شود و سعادت هر موجودی در آن خصوصیتی است که به وسیلهٔ آن از دیگر موجودات متمایز می‌شود (ابن مسکویه، ۱۳۷۱: ۲۷). مبانی نظریهٔ سعادت ابن مسکویه اهمیت بسیاری دارد و در قسمت‌های بعدی مقاله مبانی اندیشه و نظریهٔ سعادت وی طرح خواهد شد.

غزالی: اخلاق غزالی و نظریهٔ سعادت او مرکب از عناصر گوناگونی است؛ یعنی غزالی در نظریهٔ خود از عناصر اخلاقی، فلسفی، اسلامی و صوفیانه بهره برده است. به‌طورکلی، غزالی سعادت آدمی را در معرفت خداوند می‌داند و خداشناسی را مشروط به خودشناسی و معرفت نفس معرفی می‌کند. وی می‌گوید: «سعادت هر چیزی در آن است که لذت و راحتی وی در آن باشد و لذت هر چیزی در آن است که مقتضی طبع آن باشد که وی را برای آن آفریده‌اند» (غزالی، ۱۳۶۱: ۳۲). در نگاه غزالی برای رسیدن به سعادت، اشتغال به علم و عمل واجب است.

ملاصدرا: سعادت در نگاه ملاصدرا رنگ‌وبوی عرفانی و دینی و مایه‌های عقلی دارد. از دیدگاه وی انسان سعادت‌مند معادل انسان کامل است؛ ازاین‌رو، برخی ویژگی‌های انسان کامل و سعادت‌مند در نظر وی عبارت است از: انس با خدا، التزام به احکام شرع، عشق به خدا، دوستدار مرگ‌بودن، سینه‌ای گشاده‌داشتن و ... (صدرالمتألهین، ۱۳۶۶: ۳۶۲). بنابراین، طبق دیدگاه ملاصدرا انسان با پایبندی به این ویژگی‌ها می‌تواند به سعادت دنیایی و آخرتی دست یابد.

مبانی اندیشهٔ اخلاقی ارسطو و ابن مسکویه

بررسی موضوع سعادت از نگاه دو اندیشمند مذکور، نیاز به آگاهی و همچنین جست‌وجو در زمینهٔ مبانی فکری آنان دارد؛ ازاین‌رو شایسته دیدیم مبانی اندیشهٔ اخلاقی هریک از دو فیلسوف، ارسطو و ابن مسکویه، را به‌عنوان زیربنای فکری تمام مباحث اخلاقی آن دو بررسی کنیم تا بتوانیم فهمی صحیح و چارچوبی بهتر از این موضوع داشته باشیم. مبانی مطرح‌شده در

آثار این دو اندیشمند عبارت‌اند از: خدا و فطرت خداجویی، عالم و معاد، اراده و اختیار و عقل.

خدا و فطرت خداجویی

می‌توان گفت، نوع نگرش انسان به خدا در تعریف او از سعادت نقش مؤثری دارد. ارسطو برخلاف ادیان توحیدی، خداوند را علتِ فاعلی جهان نمی‌داند؛ چون وی ماده و عالم را ازلی می‌داند و به آفرینش و معاد مد نظر ادیان الهی اعتقاد ندارد. خدا در نظر او فقط به خود و به کلیات می‌اندیشد و به انسان توجه ندارد. همچنین، خدا فقط علتِ غایی جهان است. ارسطو در کتاب *ما بعد الطبيعة* این‌گونه می‌نویسد: «خداوند موجودی است که محرک نامتحرک است. او علت غایی جهان است و جهان به عشق او برای تشبه به او حرکت می‌کند.» ارسطو بر این اساس تفاوت خدا و جهان را این‌گونه می‌داند که خدا فعلیت محض است؛ اما جهان از ماده و صورت ترکیب یافته است (خراسانی، ۱۳۵۲: ۳۹۵).

از آنجاکه ارسطو به حصول تمامی علوم در این جهان اعتقاد دارد، «وجود خدا را جزء ادراکات فطری نمی‌داند؛ چراکه نظریهٔ وی در باب حصول معرفت شامل دو قسمت اصلی است: ۱. ذهن در ابتدا واجد هیچ معلوم و معقولی نیست و تمام ادراکات در همین جهان برای نفس حاصل می‌شود؛ ۲. ادراکات جزئی مقدم بر ادراکات کلی است» (طباطبایی، ۱۳۵۹: ۱۷۲). از طرف دیگر، به‌طور کلی می‌توان گفت، با توجه به اینکه ارسطو عالم را ازلی می‌داند و نگرشی غیر توحیدی به خدا دارد، پس نمی‌تواند فطرت خداجو را بپذیرد. از دیدگاه ابن مسکویه خداوند فیاضِ علی‌الاطلاق جهان و جهان حادث است. او خالق ازلی و ابدی است و مخلوق بودن، حادث و زوال‌پذیر بودن و ازلی بودن عالم با

توحید در خالقیت ناسازگار است. بنابراین، خداوند علاوه بر علت غایی جهان، علت فاعلی آن نیز هست. ابن مسکویه در تهذیب الاخلاق از عشق الهی سخن می‌گوید. وی معتقد است:

خداوند موجودی است که اگر انسان بتواند با چشم عقل آن را مشاهده کند و محبت او را در دل خود پیوراند، خیر و افاضاتی به انسان می‌رسد که وصف‌ناشدنی است. آن وقت است که آن انسان با خدا به مرحله اتحاد رسیده است. در نتیجه معرفت الهی برای او حاصل گشته است (ابن مسکویه، ۱۳۷۱: ۲۵۲).

از نگاه ابن مسکویه وجود خداوند جزء ادراک‌های فطری انسان است و با این ادراک درک می‌شود. وی بر اساس اعتقاد به دین مبین اسلام، وجود خداوند را بی‌نیاز از دلیل می‌داند و معتقد است که ساختمان فکری انسان برای دستیابی به ادراک‌های فطری همچون ادراک خداوند به عنوان خالق عالم، به استدلال نیاز ندارد و هر انسانی خداوند را هر آینه در خود می‌یابد.

عالم و معاد

باتوجه به نگرش ارسطو به خدا وی عالم را ازلی می‌داند. درباره این موضوع که چرا ارسطو عالم را ازلی می‌داند، باید گفت که پیش از ارسطو افلاطون معتقد بود که علاوه بر خیر مطلق، یعنی خدا، مُثُل نیز مجرد و ازلی هستند. ارسطو ماده و صورت، یعنی اجزای تشکیل دهنده عالم را ازلی می‌داند (ارسطو، ۱۳۶۶: ۴۶۵). از نظر ارسطو تنها، فعل خداوند این است که موجودی را موجود، یعنی ماده‌ای را متحرک کند. پس خداوند هیچ توجهی به انسان ندارد؛ چون توجه برای او نقص است (بهارنژاد، ۱۳۸۲: ۱۴۶). بنابراین، با این توصیف‌ها به ارتباط با خداوند نیازی نیست، خدای ارسطو قانون و شریعتی برای انسان

نفرستاده است، انسان موظف به انجام کاری نیست و هیچ پاداش و کیفری نیز وجود نخواهد داشت و بنابراین، معادی نیز در کار نخواهد بود.

متفکران دینی و فیلسوفان اسلامی، همواره از نظریهٔ ازلی بودن عالم انتقاد کرده‌اند؛ زیرا آن را با عقیده به توحید ناسازگار می‌دانند. در نگاه فیلسوفان اسلامی، از جمله ابن مسکویه، خداوند عالم را براساس فیض خویش خلق کرده و عالم حادث است. از منظر متفکران موحد مسلمان، خداوند همیشه به انسان‌ها لطف و توجه دارد و راهنمای همیشگی آنان است و این راهنمایی را از طریق فرستادن پیامبران و آوردن قانون الهی و شریعت توسط آنان بر انسان آشکار کرده است. بنابراین، انسان در مقابل انجام افعال اختیاری خویش، مستحق ستایش یا نکوهش و پاداش یا کیفر است و از آنجاکه این جهان ظرفیت رسیدگی به تمامی اعمال انسانی را ندارد؛ پس جهانی دیگر باید وجود داشته باشد تا انسان به پاداش یا کیفر اعمال خویش دست یابد و این موضوع بر اصل وجود عدالت و حکمت خداوند در جهان تأکید می‌کند. پس معاد در اندیشهٔ متفکران اسلامی و همچنین ابن مسکویه به‌عنوان اصلی اساسی و مهم نقش ایفا می‌کند.

اراده و اختیار

ارسطو در انجام کارها بنا را بر وجود اراده و اختیار گذاشته است. در نگاه او فعل ارادی فعلی است که مبدأ آن در ذات فاعل باشد و فاعل بر وقوع آن آگاهی داشته باشد.

آنچه از ارادهٔ انسان ساطع می‌شود، مورد تحسین یا تقبیح قرار می‌گیرد؛ در صورتی که آنچه بدون ارادهٔ منتخب انجام می‌گیرد، مورد عفو و حتی ابراز ترحم قرار می‌گیرد. اراده مخصوصاً معطوف به عاقبت، [یعنی] هدف است؛

در صورتی که اختیار مربوط به وسایل، جهت نیل به مقصود است (ارسطو، ۱۳۶۴: ۵۲ تا ۵۹).

ابن مسکویه انجام فعل اخلاقی را وابسته به اختیاری بودن آن می‌داند و یکی از ارکان خیر بودن افعال را همان چیزی می‌داند که از اراده انسانی نشأت گرفته باشد. ابن مسکویه کمال و سعادت انسان را در پرتو اراده ممکن می‌داند. وی معتقد است که خیر و سعادت نصیب کسی می‌شود که با اراده و اختیار، فضایل اخلاقی را به دست آورده باشد و سعادت، غایت هر عملی است که انسان از روی اراده و اختیار انجام می‌دهد (ابن مسکویه، ۱۳۷۱: ۲۲ و ۱۵۲). بنابراین، یکی از مبانی و معیارهای مهم در موضوع سعادت، اختیاری بودن انجام فعل اخلاقی است.

عقل

ارسطو جایگاه ویژه‌ای به عقل اختصاص می‌دهد و نظریه اخلاقی وی از آن جهت عقل‌گرایانه است که عقل در آن عالی‌ترین قوه انسان و تأمل یا تفکر، عالی‌ترین فعالیت عقل است. وی معتقد است که همیشه عقل باید بر انتخاب‌های انسان حکم کند و قوه عاقله نیرویی است که آنچه را برای فرد مزیت دارد، تشخیص می‌دهد. همچنین، تصمیم عاقلانه نوعی تصحیح و تصویب کنکاشانه است (ارسطو، ۱۳۶۴: ۱۷۰ تا ۱۷۶). ارسطو مصداق انسان عاقل را انسان معتدلی معرفی می‌کند که همواره در انجام کارها از عقل سلیم بهره می‌برد. پس در نگاه ارسطو انسانیت انسان به عقل اوست و وظیفه خاص انسان اندیشیدن است.

ابن مسکویه به دلیل تأثیرپذیری‌اش از مکتب مشائیان، به ویژه آرای ارسطو، در آرای خود به موضوع عقل بسیار ارزش می‌دهد. وی عقل را عامل امتیاز

انسان از غیر می‌داند. به اعتقاد ابن‌مسکویه بالاترین مرتبهٔ قوهٔ عاقله این است که در پی به‌دست آوردن فضایل و معارف باشد تا بدین وسیله خود را از جسم و ماده دور کند و سرانجام به فضایل نائل شود. وی بر این باور است که فضیلت یا علو عاقله، همانا پی‌جویی معرفت است؛ یعنی وظیفهٔ اصلی و ذاتی‌اش تحقیر جسمانیت و مادیات است. «اندازه و ارج قوهٔ عاقله برابر است با میزان پرورش چیزهایی که بالطبع متعلق به اوست و نیز پرهیز از هرآن چیزی که متعلق به بدن است» (ماجد فخری، ۱۳۷۲: ۲۰۶). بنابراین، می‌توان دریافت که امتیاز اصلی انسان و در نتیجه ارزش ذاتی او به قوهٔ عاقلهٔ اوست که به وسیلهٔ آن می‌توان به کمال رسید و معارف عالی را درک کرد. این موضوع را در قسمت سعادت در اندیشهٔ ابن‌مسکویه بیشتر شرح می‌دهیم.

سعادت در اندیشهٔ ارسطو

ارسطو سعادت را معادل خیر متعالی (أعلی) می‌داند و معتقد است هرآنچه را بتوان خیر متعالی نامید، به‌نوعی سعادت است.

خیر متعالی یا اعلی، مفهومی اساسی در نظریه‌های اخلاق یونان باستان و اخلاق مسیحی است. خیرهایی که آدمیان می‌جویند، جملگی هم‌رتبه نیستند و در این میان، بنا بر رأی فلاسفهٔ اخلاق باستان، بالأخص ارسطو، یک خیر ذاتی هست که برتر از خیرهای دیگر می‌نشیند. سعادت، لذت و فضیلت از جمله اموری است که خیر اعلی محسوب شده است (علیا، ۱۳۹۱: ۸).

از دیدگاه ارسطو هرآنچه بتوان آن را خیر متعالی نامید، به‌نوعی سعادت است. خیر متعالی چیزی است که پیوسته آن را بنا به ذات خودش آرزو می‌کنند، نه به دلیلی دیگر؛ پس به‌نظر می‌رسد، چنین موهبتی در درجهٔ اول، سعادت باشد (ارسطو، ۱۳۶۴: ۱۱ تا ۱۴). دو ویژگی بسیار مهم سعادت از نظر

ارسطو که شارحان و مفسران آرای او نیز آن را تأیید کرده‌اند، عبارت است از:
 ۱. سعادت، مطلوب بالذات است؛ یعنی پیوسته آن را بنا به ذات خودش
 آرزومندند، نه به دلیل دیگر؛ ۲. سعادت خودکفاست؛ یعنی به هیچ شیء و
 نیرویی وابسته نیست (همو: ۱۱ تا ۱۲).

بهترین تعریف ارسطو از سعادت این است: «سعادت فعالیتی منطبق بر
 فضیلت است و کاملاً میرهن است که آن فعالیت همان است که منطبق بر
 کامل‌ترین فضیلت است؛ یعنی فعالیتی ناشی از عالی‌ترین قسمت انسانی
 (روح)» (همو: ۳۰۶). سعادت در نگاه ارسطو به دو عامل مهم و اساسی
 بستگی دارد: یکی دستیابی به فضیلت و دیگری اختیار. فضیلت اساسی‌ترین
 عنصر در دستیابی به سعادت است و آدمی برای برخورداری از سعادت، باید
 در انجام کارهایی کامیاب شود که در مقام مخلوقی عاقل برعهده گرفته است و در
 کارهایی مختار شود که بر آن‌ها سیطره ندارد. پس ارسطو اختیار را یکی از شروط
 و لوازم رسیدن به سعادت می‌داند. از دیدگاه ارسطو تأمل و اندیشیدن عنصر اصلی
 سعادت است. ارسطو به نقش عقل در رسیدن به سعادت این‌چنین اشاره می‌کند:

شخصی که فعالیت خویش را با عقل منطبق نمود و این نیرو را در نهاد خود
 پرورش داد، به نظر واجد بهترین صلاحیت‌ها در زندگانی بوده و محبوب
 خدایان است. پس مرد عاقل خصوصاً از مقرب‌ترین افراد درگاه خدایان
 محسوب و بالتجربه از سعادت کامل برخوردار می‌شود. پس مرد عاقل باید
 خوشبخت‌ترین مردان باشند (همو: ۳۱۴ تا ۳۱۵).

می‌توان گفت از منظر ارسطو سعادت در دو ساحت مطرح است:

۱. در حوزه فردی: «از دیدگاه ارسطو سعادت یک فعالیت خیر است، نه
 یک سرگرمی یا تفریح؛ بنابراین، سعادت بالاترین معنا و مفهوم زندگی معقول و
 معنوی است» (ریچارد مک‌یون، ۱۹۴۰: ۳۰۷)؛

۲. در حوزه اجتماعی: ارسطو در این حوزه نیز بر نقش مؤلفه‌ها و لوازمی همانند وجود دوست و اجتماع در رسیدن به سعادت تأکید می‌کند. ارسطو وجود دوست و یار در وادی سعادت را ضروری می‌داند. مسلماً بدون وجود یار و همراه و یاری یکدیگر، دستیابی به سعادت ممکن نخواهد بود. مرد سعادت‌مند به وجود دوستانی محتاج است که هم‌طبع با وی هستند؛ چراکه دوست دارد کارهای پسندیده‌ای را ببیند که با مذاقش موافق است. هارديه نیز بر این باور است:

ارسطو مصادیقی را برای دوستی معرفی می‌کند. به‌گفته‌ی وی عشق مادر به فرزندش نمونه‌ای آشکار از دوستی غیرمنفعانه (بی‌منفعت) است. در نگاه وی ازدواج، نمونه مهمی از دوستی است و به‌نظر می‌رسد که دوستی میان زن و همسر به وسیله سرشت و ذات انسان موجود می‌شود (هارديه، ۱۹۶۸: ۲۹۴). ارسطو در کتاب هشتم و نهم /خلاق نیکوماخوس از دوستی بحث می‌کند. وی معتقد است:

دوستی فضیلت است یا لاقبل همراه فضیلت است. عموماً فکر می‌کنند که در فقر و سایر پیش‌آمدهای ناگوار، دوستان یگانه پناه‌اند. دوستی برای جوانان کمک بی‌دریغی است تا از ارتکاب خطاها اجتناب ورزند و در پیران، یاور برای مراقبت‌هایی [است] که وضعشان ایجاب می‌کند و مددی برای جبران عدم ظرفیتشان در فعالیت که ضعف و پیری محکومشان کرده است و برای مردمی که در دوران توانایی خویش هستند، مایه ترغیب در انجام اعمال نیک است. به‌نظر می‌رسد که دوستی یک نوع احساس فطری در ذات خالق نسبت به مخلوق و در قلب مخلوق نسبت به خالق است (ارسطو، ۱۳۶۴: ۲۲۴).

ارسطو لذت را شرط سعادت می‌داند. وی بر این باور است که لذت‌های حسی مسلماً راه خوشبختی نیست. ارسطو می‌گوید، ما اعتقاد داریم که سعادت

باید با لذتی همراه باشد؛ اما در میان اعمالی که مطابق فضیلت است، اعمالی که به رهبری عقل انجام می‌شود، بی‌تردید اعمالی هستند که بیشتر لذت‌آفرین‌اند و بنابراین عقل به خودی خود دربردارنده لذتی است که از حیث پاکی و آسایش خاطر که در آن‌ها وجود دارد، از همه لذت‌ها دلپذیرترند. ارسطو سعادت واقعی و لذت را معادل هم می‌داند. مراد وی از لذت، لذتی است که رنجی به‌همراه نداشته باشد و لذت کارآمد را همان لذت عقلانی می‌داند.

از نظر فضیلت اخلاقی، بسیار مهم است که انسان لذت خویش را از چیزهایی به‌دست آورد که شایستگی و لیاقت دارا بودن آن را داشته و از امور مذموم و رذایل دوری کند؛ چراکه این آمادگی‌ها در طول زندگی انسان‌ها دارای مقام والایی نسبت به فضیلت و سعادت است (ارسطو، ۱۳۶۴: ۲۸۸).

ارسطو در کتاب سیاست نیز از لذت سخن به‌میان می‌آورد و لذت را از آن انسان فضیلت‌مند معرفی می‌کند:

سعادت خود، عین هدف است و در نظر همگان، مترادف شادی است و نه رنج. راست است که همه مردمان درباره نوع لذتی که از سعادت برمی‌خیزد، هم‌داستان نیستند و هرکس آن را برحسب شخصیت و منش خویش درک می‌کند؛ ولی برترین لذت‌ها که انگیخته گران‌مایه‌ترین ملل و اسباب باشد، فقط از آن بافضیلت‌ترین مردمان است (ارسطو، ۱۳۸۴: ۴۳۶).

فضیلت یکی از عناصر بسیار مهم در اندیشه اخلاقی ارسطو در زمینه سعادت است. می‌توان گفت که اخلاق در یونان باستان، فضیلت‌محور است؛ چراکه سقراط، افلاطون، ارسطو و فیلسوفان بعد از آنان در این دوره، یکسره در حال تعلیم فضیلت و اخلاق فضیلت‌محور هستند. فضیلت در آرای ارسطو همان ملکه‌هایی، چون شجاعت، عفت، حکمت و عدالت است که به آن «حد وسط» یا «اعتدال» نیز گفته می‌شود. ارسطو در آرای اخلاقی خود، به‌شدت بر

فضیلت تأکید می‌کند. از این تأکید این‌گونه برداشت می‌شود که هدف اصلی اخلاق ارسطویی دست‌یافتن به فضیلت است. ارسطو فضیلت را به عقل متعلق می‌داند. قاعده حد وسط یا اعتدال او را می‌توان نظامی فوق‌العاده نبوغ‌آمیز در عصر و روزگار زیستش معرفی کرد.

به‌طورکلی ارسطو بر این باور است که اگر بخواهیم درباره اخلاق به‌شکل منسجم و پسندیده‌ای مطالعه و تحقیق کنیم، باید به تحقیق درباره فضایل اخلاقی بپردازیم؛ چراکه شخص، فضایل اخلاقی را با اراده و اختیارش به‌دست می‌آورد. در نگاه ارسطو فضیلت نوعی حد وسط است؛ زیرا هدفی که دنبال می‌کند، برقراری تعادل بین دو انتهاست. فضیلت سنجیده‌ای است که بنا بر اراده شخص به‌دست می‌آید و نسبت به ما اندازه در رفتار متفکرانه مطابق با موازین عقلانی است و آن حد، مداری میان دو انتهای بدفرجام است که یکی افراط است و دیگری تفریط و نقصان. نه زیاده‌روی و نه تفریط، هیچ‌یک حد وسط ندارند، به همان تقدیر که حد وسط صحیح نیز نمی‌تواند در معرض افراط و تفریط قرار گیرد (ارسطو، ۱۳۶۴: ۴۲ تا ۴۳).

از نظر ارسطو فضایل بر دو دسته‌اند: ۱. فضایل عقلانی که فعالیت‌های خاص عقل را شکل می‌دهند و تنها از طریق تعلیم و تربیت به‌دست می‌آیند؛ ۲. فضایل منشی که فضایل بخش‌های غیرعقلانی روح هستند، آنگاه که مطیع عقل باشند (پینکافس، ۱۳۸۲: ۲۹). ارسطو معتقد است این دو دسته از فضایل ارتباط خاصی با یکدیگر دارند؛ طوری که فضایل اخلاقی منشی، همواره تحت نظارت فضایل عقلانی هستند. ارسطو لوازم دیگری همچون ثروت، شهرت، آرامش، صحت بدن و... را نیز در دستیابی به سعادت ملاک قرار می‌دهد. ارسطو سعادت را به زندگی اجتماعی وابسته می‌داند. وی بر این باور است که بدون زندگی در اجتماع و به‌تنهایی، رسیدن به سعادت ممکن نیست. این

موضوع را می‌توان از مطالبی متوجه شد که وی در زمینهٔ ضرورت وجود دوست در راه دستیابی به سعادت می‌گوید. وی در کتاب چهارم سیاست این‌گونه می‌نویسد:

سعادت راستین در آن است که آدمی آسوده از هرگونه قیدوبند، بافضیلت زیست کند و فضیلت نیز در میانه‌روی است. همین معیار باید دربارهٔ خوبی و بدی یک حکومت و سازمان آن درست باشد؛ زیرا سازمان و حکومت هر کشور نمایندهٔ شیوهٔ زندگی آن کشور است (ارسطو، ۱۳۸۴: ۲۳۳)؛ اما سعادت هر کشوری نیز پیرو اصول سعادت فرد است؛ پس فقط کشوری می‌تواند بهتر و برتر از کشورهای دیگر به‌شمار آید که شاد باشد و درست زیست کند. پس سعادت فرد و اجتماع یکی است (همو: ۳۷۴ تا ۳۷۵).

مور در کتاب *ارسطو معتقد است*، اینکه ارسطو گفته است سعادت، مطلوب بالذات و خودکفاست، به این معنی است که انسان، سعادت را تنها، به‌خاطر خودش دنبال می‌کند.

مطابق نظر وی موافقت کلی وجود دارد که تمامی انسان‌ها تجربهٔ مستغنی و مجردی را جست‌وجو می‌کنند که به آن سعادت می‌گویند. پس سعادت امری خودبسنده است و هیچ‌کس سعادت را مثلاً به‌خاطر عدالت‌بودنش ستایش نمی‌کند (مور، ۱۹۶۴: ۱۲۷ تا ۱۲۸).

نکتهٔ شایان ذکر اینکه نقش خدا یا خدایان در اخلاق ارسطو و موضوع سعادت در نگاه او بسیار کم‌رنگ است. وی در زمینهٔ ارتباط خدا با سعادت به نکتهٔ درخور تأمل و مهمی اشاره نمی‌کند. ارسطو در آرای اخلاقی خود عبارت «خدایان» را بیشتر به‌کار می‌برد و آنان را متعلق تأمل نمی‌داند. «اگر که بگوییم سعادت موهبتی است که از جانب خدایان اهدا نشده؛ بلکه از راه کسب فضیلت یا بعضی مطالعات یا تمرینات کسب می‌شود، باز در ردیف چیزهایی به حد اعلا

است» (ارسطو، ۱۳۶۴: ۱۹). ارسطو در نظریهٔ سعادت، بیش از این از خدا بحث نکرده است و نقش دیگری برای خدا در سعادت قائل نیست. خیر نهایی ارسطو، نه تنها برای فردی از آحاد است، بلکه خیر خانواده و دوستان و هم‌شهریان را نیز دربرمی‌گیرد. لازمهٔ نیک‌بخت حقیقی بودن این نیست که انسان دور از دیگران به خوبی زندگی کند؛ بلکه آنان که با او ارتباط دارند نیز، باید از زندگی خوبی برخوردار باشند. در نظر ارسطو نیک‌بختی و سعادت بسیار شبیه پدیده‌ای اجتماعی است. درحقیقت، خیر اصلی انسان در خوب ایفاکردن نقش رکنی از نفس اوست که مختص «انسان بما هو انسان» است و این نقش منشأ عقلانی دارد که همان فعالیت عقلی است. پس خوب‌بودن و سعادت‌مندی انسان در گرو خوب‌ایفاکردن این نقش است.

سعادت در اندیشهٔ ابن مسکویه

ابن مسکویه در برخی شالوده‌های اصلی در زمینهٔ اخلاق نظری و امدار ارسطو است. وی کتاب *تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق* را به‌گفتهٔ خود با کمک از کتاب‌ها و رساله‌های اخلاقی ارسطو نوشته است؛ البته با ترتیب و تهذیبی بهتر و پژوهش‌هایی بیشتر در این زمینه. اما وی با توجه به تأثیراتی که از ارسطو می‌پذیرد، به برهان‌های عقلی که به‌منظور تحکیم نظریه‌های خود می‌آورد، رنگ‌وبوی دینی می‌دهد؛ به این دلیل که وی پرورش‌یافته در دامان مکتب اخلاقی اسلام است. از دیدگاه ابن مسکویه سعادت، غایت زندگانی اخلاقی انسان است و با توجه به اینکه سعادت فردی بخشی از سعادت عمومی جامعه است، وی معتقد است که سعادت را فقط از راه زندگی اجتماعی و شهری می‌توان به‌دست آورد و فرد انسانی هرگاه عضو جامعه‌ای نباشد از سعادت بهره نخواهد برد. ابن مسکویه با بیان این رأی ارسطو در باب سعادت که دستیابی به

سعادت در حیات دنیایی امکان‌پذیر است، دو نوع سعادت دنیایی و آخرتی برای انسان قائل است و دستیابی به سعادت تام را در گرو به‌دست آوردن هر دو سعادت می‌داند. مهم‌ترین منابع یونانی ابن‌مسکویه در نگارش آرای اخلاقی‌اش عبارت‌اند از: /اخلاق نیکوماخوس ارسطو، آثار افلاطون همچون جمهوری، اخلاقیات اندرزگوی یونانی و...؛ اما منابع اسلامی و عربی مؤثر بر آرای وی، همان قرآن و احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله و... است.

ابن‌مسکویه نیز سعادت را خیر عمده انسان می‌داند و سعادت را با رسیدن به خدا و مقامی که انسان به‌خاطر صفت خاصش به‌دست می‌آورد، حقیقتی می‌داند که همه چیز به‌سوی آن حرکت می‌کند (میرمحمدشریف، ۱۳۶۲: ۶۷۰).

ابن‌مسکویه بر این باور است که سعادت نسبت به صاحبش خیر است و برای او کمال است و سعادت هر موجودی به این است که در آن خصوصیت و مرتبه‌ای که از باقی موجودات امتیاز یافته، کامل گردد و به منتهای کمال لایق به خود برسد و چون کمال و تمامیت انسان به همان قوه ممیز او است؛ لهذا وقتی کامل می‌گردد که در این خصوصیت ممتاز گردد (ابن‌مسکویه، ۱۳۷۱: ۲۷).

همچنین، ابن‌مسکویه سعادت را خیر اضافی معرفی می‌کند. وی چنین استدلال می‌کند که سعادت نسبت به اشخاص، متفاوت است؛ یعنی سعادت هر نوعی و شخصی، غیر از نوع و شخص دیگر است و سعادت هر موجودی در تمامیت و کمالی است که مخصوص به وی است (همو: ۱۴۵). بیشتر علمای اخلاق اسلامی ورود به وادی اخلاق را با بحث خودشناسی آغاز کرده‌اند. ابن‌مسکویه نیز برای شروع مباحث اخلاقی خود، از جمله سعادت، ورود به این وادی را به معرفت نفس وابسته می‌داند. «نخستین قدمی که انسان به‌سوی

سعادت برمی‌دارد و به مراتب عالی‌تر صعود می‌نماید، عبارت از معرفت نفس و اشتیاق به تحصیل علم [است]» (همو: ۱۳۷). علمای اخلاق اسلامی معتقدند راز سعادت، سعادت دنیا و آخرت، شناخت خود است. با خودشناسی می‌توان خدا را شناخت. خودشناسی باعث پیدایش اشتیاق به آراستن خود به فضایل و پیراستن خود از رذایل می‌شود. بنابراین، ابن مسکویه نیز مانند بسیاری از اخلاقیون بر معرفت نفس و خودشناسی در وادی اخلاق بسیار تأکید می‌کند و خودشناسی را مقدمه‌ی خداشناسی می‌داند؛ چرا که خودشناسی موجب می‌شود، انسان صفات رذیله را در درون خود ریشه‌کن کند و سبب بروز نیکی‌ها در وی و سرانجام، موجب تقرب به خدا و معرفت او می‌شود.

عقل یکی از لوازم بسیار مهم برای رسیدن به سعادت است. اگر نیروی عقل قوی باشد و خیر و شر و مصلحت و مفاسد را خوب تشخیص دهد و تسلط خود را بر نیروهای دیگر حفظ کند، انسان در راه صحیح قرار می‌گیرد و به طرف سعادت ابدی پیش می‌رود. عقل جایگاه ویژه‌ای در نظریه‌ی ابن مسکویه دارد؛ زیرا از طرفی آن را در ضمن تعریف سعادت مطرح کرده و از طرف دیگر، تأثیر شدیدی در این زمینه از ارسطو پذیرفته است. ابن مسکویه در کتاب *الفوز الاصح* معتقد است:

تبعیت انسان از قوه‌ی شهویه و غضبیه، به‌عنوان انحطاط نفس هستند که انسان را از سعادت بازمی‌دارند؛ اما اگر نفس در مسیری که عقل برای او مشخص می‌کند، قدم بردارد، هرگز از مسیر سعادت حقیقی خارج نمی‌گردد. اما اگر عقل مغلوب این دو قوه گردد، در این صورت، انسان نسبت به گناهان تمایل پیدا کرده و از فرمان عقل که اول پیامبر الهی به‌سوی مردم است، خارج می‌شود و به سمت شقاوت روانه می‌شود (ابن مسکویه، بی‌تا: ۸۰ تا ۸۲).

همچنین، ابن مسکویه در تأکید بر این عنصر مهم این گونه می نویسد: «هر که را عقل روزی کردند، اسباب سعادت او را مهنی شد که غایت همه مطلوب‌ها و نهایت همه مرادهاست» (ابن مسکویه، ۱۳۵۹: ۶۶).

شرع و توجه به شریعت یکی از عنصرهای مهم و اساسی در آرای اخلاقی ابن مسکویه است که وی را از ارسطو و نظریه‌هایش جدا می‌کند. ابن مسکویه به دلیل پرورش یافتنش در دامان مکتب اخلاقی اسلام و تأثیرپذیری‌اش از این مکتب، این عنصر را به‌عنوان یکی از عنصرهای بسیار مهم در راه رسیدن به سعادت معرفی می‌کند. دلیل آن هم کاملاً آشکار است: به دلیل اعتقادش به خداوند یکتا و دین مبین اسلام. وی در *تطهیر الاعراق* این گونه می نویسد:

کسی که در ابتدای دوران کودکی موفق نشد که به وظایف و آداب شرعیه عادت کند؛ پس، از سعادت‌تی که برای آن خلق شده، بازمانده است؛ اما بازهم با کمال و جدیت در این راه می‌تواند عادت خویش را تغییر دهد (ابن مسکویه، ۳۷۱: ۹۷).

ابن مسکویه در کتاب *الفوز الاصح* نیز بر نقش شریعت بسیار تأکید می‌کند و بر نقش آن در دستیابی به سعادت اصرار می‌ورزد. «وی معتقد است که انسان باید برای دستیابی به سعادت، علاوه بر فرمان‌های عقلی از فرمان‌های مربوط به شریعت که برای او معین شده، پیروی کند» (ابن مسکویه، بی تا: ۸۲). دکتر نصر و الیور لیمن در کتاب *تاریخ فلسفه اسلامی* به نکته درخور تأملی در آرای ابن مسکویه اشاره می‌کنند که بخشی از آن قابل نقد و بررسی است. در این کتاب این گونه آمده است:

ابن مسکویه تعالیم اسلام را به‌عنوان راهنما و آگاه‌کننده معرفی می‌کند و در هیچ موضعی بر برتری این تعالیم تأکید نمی‌کند. وی بر این باور است که

تعالیم اسلام نقشی در آگاهانیدن ما که چگونه زندگی کنیم و چه چیز واقعی است، ایفا می‌کنند (نصر و لیمن، ۱۹۱۱: ۲۵۶).

اینکه ابن مسکویه در هیچ جای آثار اخلاقی خود بر برتری تعالیم اسلام بر منابع دیگر، همچون آثار افلاطون، ارسطو و ... تأکید نکرده، نادرست است. ابن مسکویه شاید، به طور مشخص به بحث برتری اشاره نکرده باشد؛ اما پررنگ بودن نقش تعالیم اسلام در آرای وی کاملاً محسوس و مشهود است؛ زیرا در آثار اخلاقی ابن مسکویه تأکید بر تعالیم اسلام و توجه به شریعت در دستیابی به سعادت کاملاً مشهود است و این موضوع نشان‌دهنده توجه وی بر نقش این تعالیم در زمینه اخلاق است و وی در این زمینه جای هیچ‌گونه ابهام و تردیدی را باقی نگذاشته است.

لذت یکی دیگر از راه‌های رسیدن به سعادت است. کمال، یعنی مرتبه‌ای از وجود که با موجود سنخیت دارد و موجب بارورتر شدن وجود آن موجود می‌شود. انسان از چیزی لذت می‌برد که با آن سنخیت دارد؛ پس کمال با درک لذت همراه است و سعادت‌مند کسی است که وسایل لذت، همیشه برای او فراهم است و سعادت و کمال همراه یکدیگرند. ابن مسکویه در کتاب *تطهیر الاعراق* آن چنان که باید، به بحث سعادت نپرداخته است؛ اما داشتن لذت روحانی را یکی از نشانه‌های مهم سعادت می‌داند. وی در این راه، هم بر لذت عقلانی و هم بر لذت روحانی تأکید می‌ورزد. ابن مسکویه نشانه سعادت را در این می‌داند که «انسان در خوشی و ناخوشی به قضای الهی رضایت دهد و در مقابل آن تسلیم باشد و دائماً به یاد خداوند مشغول باشد و طمع‌های بیجا را از نفس خویش بیرون کند» (ابن مسکویه، ۱۳۵۹: ۵۴). اعتدال، همان اصلی است که در آرای ارسطو با نام فضیلت از آن یاد شده است. ابن مسکویه در *تطهیر الاعراق* حد وسط یا اعتدال را به نقطه وسط دایره‌ای تشبیه می‌کند که هرگاه این نقطه به

یکی از دو طرف دایره نزدیک شود، به همان میزان به افراط و تفریط نزدیک شده است و باعث ایجاد صفات رذیله در انسان می‌شود و فضیلت و سعادت هنگامی برای انسان پدید می‌آید که قوای سه‌گانه، یعنی ناطقه و غضبیه و شهویه، هریک به وظیفه خود عمل کنند و به طرف افراط و تفریط نروند. ابن مسکویه معتقد است:

با رعایت حد اعتدال و به‌کارگیری عقل در قوه ناطقه و غضبیه و شهویه به ترتیب فضایی با نام‌های حکمت و شجاعت و عفت حاصل می‌شود و هرگاه این فضایل تحقق یافت، هریک نسبت به دیگری معقول گردید و به کمال و تمامیت از مجموعه آنان فضیلتی دیگر به نام عدالت ایجاد می‌شود (ابن مسکویه، ۱۳۷۱: ۳۲ تا ۳۳).

ابن مسکویه وقت زیادی را صرف علم و معرفت کرده؛ اما درباره آن، به‌طور پراکنده بحث کرده است. علم‌آموزی یکی از مؤلفه‌هایی است که در آثار ابن مسکویه بر آن تأکید بسیار شده و از نگاه وی علم‌آموزی و اشتیاق به تحصیل علم، یکی از راه‌های رسیدن به سعادت است. وی در کتاب *الهوامل و الشوامل* می‌نویسد:

علم برای انسان از آن حیث که انسان است، کمال محسوب می‌شود؛ به‌صورتی که انسان به‌وسیله علم از غیر خود امتیاز می‌یابد؛ یعنی از نباتات، جمادات و بهایم ممتاز می‌شود. منظور از این «صورت» شکل، رنگ و سایر عوارض نیست؛ چراکه انسان به‌وسیله این امور از غیر امتیاز نمی‌یابد. انسان توسط تشخیص اموری، چون خیر و شر، حسن و قبیح و ... از یکدیگر امتیاز می‌یابد. ... وَهُوَ الْعِلْمُ كَمَالُ الْإِنْسَانِ مِنْ حَيْثُ هُوَ إِنْسَانٌ؛ لَإِنَّهُ إِنَّمَا صَارَ إِنْسَانًا بِصَوْرَتِهِ الَّتِي مَيَّرَتْهُ عَنْ غَيْرِهِ؛ أَعْنَى النَّبَاتِ وَالْجَمَادِ وَالْبِهَائِمِ... (ابن مسکویه، ۱۳۷۰: ۲۲۹).

ابن مسکویه بر اهمیت فراگیری علم اشاره می‌کند و می‌گوید:

اگر خواهی به مقام کمال برسی، نخستین وظیفه تو این است که اکتساب علوم شریفه نمایی و قدم به قدم بالا روی و ابتدای تعلیم و تحصیل، فراگرفتن علم منطقی است؛ زیرا که علم منطقی، میزان شناختن و تمیز دادن بین صحیح و فاسد علوم است و عقل و فهم را تقویت کرده و ذهن را تصفیه می‌نماید. پس از تعلم و فراگرفتن علم منطقی، در مقام شناختن حقیقت اشیاء، علم تحقیقی و تعلقی به آن‌ها پیدا می‌کند و توسعه نفسانی برای وی حاصل می‌شود؛^۱ سپس مستعد قبول مواهب و عطایای حق تعالی و فیض مخصوص الهی می‌گردد. ممکن نیست برای انسان، کمالی حاصل گردد، مگر بعد از آنکه کمال قبل از آن را تکمیل کرده باشد (ابن مسکویه، ۱۳۷۱: ۱۳۴ و ۱۳۵).

ابن مسکویه فراگیری علم را لازمه رسیدن به کمال و سعادت می‌داند؛ هرچند آرای اخلاقی وی در زمینه تعلیم و تربیت نیز بسیار اهمیت دارد. وی معتقد است:

چون در ابتدا ذهن کودک ساده و خالی از هرگونه نقشی است؛ بلکه رأی و عزیمت به فعلی را نیز از خود نشان نمی‌دهد، این است که اخلاق دیگران در وی زودتر اثر می‌کند و تحت تأثیر غیر واقع می‌گردد. بایستی طفل را متنبه نمایند و به وی بیاموزند که شرافت انسان به فضیلت اخلاقی و حب کرامت نفسانی است، مخصوصاً به او بفهمانند که فضیلت و شرافت به عقل و تمیز و دیانت و ایمان بستگی دارد، نه به مال و جهات دنیوی و نیز سنن و وظایف

۱. علم تحقیقی علمی است که حقیقت موجودات را با استدلال می‌شناسیم و وقتی دلیل عقلی آوردیم، تعلق قلبی حاصل می‌شود که همان علم تعلقی است.

دین را به وی بیاموزند و وی را بر مواظبت احکام و سنن دین اسلام تشویق و ترغیب نمایند (ابن مسکویه، ۱۳۷۱: ۱۱۰).

انسان با تعلیم و تربیت می‌تواند به کمال لایق خویش دست یابد. اگر انسان به فساد اخلاقی مبتلا شود؛ اما در عین حال، از حال خود باخبر باشد و بداند که انجام فلان فعل قبیح است، آن شخص در باطن، خود را سرزنش می‌کند و در صدد ریشه‌کن کردن آن فعل قبیح برمی‌آید؛ پس در این صورت، می‌تواند از طریق تهذیب اخلاق و مداومت در آن و تربیت نفس خود، انجام فعل اخلاقی را در خود ملکه کند و به کمال برسد. ابن مسکویه، همانند سایر عالمان اخلاق اسلامی بر نقش تهذیب اخلاق تأکید می‌ورزد و در کتاب *تطهیر الاعراق* آن را بزرگ‌ترین و مهم‌ترین صنعت در اخلاق بشر معرفی می‌کند. وی تهذیب اخلاق را نیز یکی از راه‌های رسیدن به سعادت می‌داند. ابن مسکویه غرض از تهذیب را رسیدن به خوبی می‌داند که به یاری آن، کردار آدمی نیکو و نیکویی‌ها نیز ملکه او می‌شود که این جز با آموزش منظم ممکن نیست و شرط اول آن شناخت روان است؛ چراکه روان در تن آدمی برای رسیدن به سعادت دو فرجام است و آدمی با پیرایش آن به کمال می‌رسد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۹: ۵۹).

ابن مسکویه همانند ارسطو برای سعادت ویژگی‌هایی را بیان می‌کند: موقتی نبودن، اکتسابی بودن، مختص عقلا بودن و درک نشدن کنه سعادت اخروی در دنیا (خادمی، ۱۳۹۲: ۷۱ تا ۷۲). به طور کلی ابن مسکویه به دو نوع سعادت آن‌جهانی و این‌جهانی قائل است. وی معتقد است:

سعادت آن‌جهانی عبارت است از دستیابی به رستگاری معنوی که در آخرت با فرشتگان و ارواح طیبه شریک است و سعادت این‌جهانی مادون سعادت

آن جهانی است که خود ثمره تلاش‌های اخلاقی و معنوی انسان است (ماجد فخری، ۱۳۷۲: ۲۰۸).

ابن مسکویه مانند هر عالم اخلاق دیگری که پرورش یافته در مکتب اخلاقی اسلام است، سعادت حقیقی را در قرب به حق تعالی معرفی می‌کند. از نظر ابن مسکویه خداوند موجودی است که اگر انسان بتواند با چشم عقل آن را مشاهده کند و محبت او را در دل خود بیوراند، خیر و افاضاتی به انسان می‌رسد که وصف‌شدنی نیست. آن وقت است که آن انسان با خدا به مرحله اتحاد رسیده است؛ در نتیجه معرفت الهی برای او حاصل گشته است (ابن مسکویه، ۱۳۷۱: ۲۵۲).

ملاک ارزش اخلاقی در مکتب اخلاقی اسلام، همان قرب به حق تعالی است و باریافتگان به مقام قرب و سعادت حقیقی از لذت‌های برتر و والایی برخوردارند. قرآن کریم در آیات فراوانی انواع لذت‌ها و نعمت‌های بهشتیان را بیان می‌کند و تأکید می‌ورزد که این نعمت‌ها با نعمت‌های مادی دنیا قابل قیاس نیستند و از لذت‌های دنیا برتر و پایدارترند.^۱ کسانی که به بالاترین درجه‌های کمال دست یافته‌اند، افزون بر لذت‌های مادی آخرت، از لذت‌های معنوی نیز برخوردارند.^۲ بنابراین، از نظر اسلام سعادت ابدی انسان ارزش ذاتی دارد و ملاک آن، مقدار تقوا و قرب انسان به خداست و اسلام به آن دعوت می‌کند. ابن مسکویه سعادت را پس از تحمل سختی و مداومت در راه و ثبات قدم در این وادی دست‌یافتنی می‌داند. بنابراین، طبق آنچه گفته شد، ابن مسکویه

۱. اعلی، ۱۷ تا ۱۶؛ زخرف، ۷۱؛ فاطر، ۳۴ تا ۳۵.

۲. توبه، ۷۲؛ ص، ۲۷۳.

مصدق سعادۃ را رسیدن به خدا می‌داند و سعادت واقعی انسان قرب به حق تعالی است. پس از منظر ابن مسکویه خداوند و تعالیم دین مقدس اسلام از جایگاه والا و ویژه‌ای در رسیدن به سعادت برخوردارند.

مقایسه و تطبیق

حال به بیان شباهت‌ها و تفاوت‌های آرای این دو متفکر بزرگ می‌پردازیم و دیدگاه‌های آنان را با یکدیگر مقایسه می‌کنیم. از وجوه اختلاف این دو متفکر، توجه به خدا و دین در اخلاق است. ارسطو به وجود «خدا» یا «خدایان» معتقد است. وی معاد مد نظر ادیان الهی را نیز قبول ندارد؛ چراکه از نظر او تنها فعل خداوند متحرک کردن است؛ بنابراین، انسان در مقابل خداوند، مسئول هیچ‌یک از افعالش نیست؛ پس پاداش و کیفر و به‌طور کلی معاد نیز بی‌معنا است. ابن مسکویه به دلیل اینکه پرورش یافته در دامن مکتب اسلام است، نگرش توحیدی‌اش بر هر نگرش دیگری غلبه دارد؛ از این رو نقش خدا و معاد در نظریه سعادت وی پررنگ است؛ اما ارسطو به این عناصر در آرای اخلاقی خود در زمینه سعادت بی‌توجه است و اصلی‌ترین دلیل آن، نداشتن نگرش توحیدی است. همچنین، رابطه توحید و اخلاق در تفکر اسلامی رابطه‌ای بسیار عمیق و تنگاتنگ است. اخلاق اسلامی با توجه و اهتمام به توحید و فروع آن است که حقیقتاً به اخلاق اسلامی مبدل شده است. ابن مسکویه نیز به عنوان عالم علم اخلاق اسلامی، مهم‌ترین مبنای اندیشه خود در زمینه اخلاق و موضوعات اخلاقی را توحید و نگرش توحیدی قرار داده است.

یکی دیگر از اختلاف‌های این دو متفکر که می‌توان آن را از فروع اندیشه و نگرش توحیدی یکی و غیرتوحیدی دیگری دانست، آن است که ارسطو وجود

خدا را جزء ادراک‌های فطری نمی‌داند؛ چراکه قصد دارد وجود خدا را از راه تجربی اثبات کند و معتقد است که تمامی علوم برای بشر در این جهان دست‌یافتنی است. از طرف دیگر، در نظر ابن‌مسکویه انسان‌هایی وجود دارند که طبعاً با عنایت الهی و براساس فطرت، به سمت خوبی‌ها گرایش دارند و در فطرت خویش سعادت را می‌یابند و سرانجام سعاتمند می‌شوند. با توجه به این نکته می‌توان فهمید که ارسطو کسب تمام تجربه‌ها را از طریق علم حصولی برای انسان ممکن می‌داند و به کشف و شهود و علم حضوری اعتقادی ندارد و این به نگرش غیرتوحیدی وی بازمی‌گردد.

ارسطو و ابن‌مسکویه در بیان سعادت به عناصر مشترکی اشاره کرده‌اند؛ از جمله این عناصر عبارت‌اند از: فضیلت، لذت، عقل، دوستی و... تفسیر آنان از این مؤلفه‌ها با یکدیگر اختلاف‌هایی دارد که به بیان آنان می‌پردازیم. اخلاق ارسطو و ابن‌مسکویه هر دو در زمینه سعادت، فضیلت‌محور است؛ البته بیان این نکته لازم است که اخلاق فضیلت‌محور اسلامی برخاسته و نشأت گرفته از نظام یونانی است و این نکته در کتاب *تطهیر الاعراق* مشهود است؛ اما بدین معنی نیست که عالمان اخلاق اسلامی، همچون ابن‌مسکویه به تقلید بی‌چون و چرای آرای فیلسوفان یونانی پرداخته و خود هیچ رأی مستقلی نداشته‌اند؛ بلکه بررسی‌های عمیق و تحلیل‌های بسیار زیبای عالمان اخلاق اسلامی در این زمینه ستودنی است.

ابن‌مسکویه با دقت فراوانی به تبیین نظریه حد وسط و ماهیت فضیلت پرداخته است. از نظر او فضیلت، همانند نقطه مرکزی دایره است و دیگر نقاط این دایره، غیر از نقطه مرکزی، رذیله هستند و ممکن است در مقابل هر فضیلتی بی‌نهایت رذیلت وجود داشته باشد؛ چراکه رذیلت به معنای انحراف از فضیلت

است و هر لذیلتی رذیلتی دیگر را در پی دارد. اما ارسطو در آرای خود، رابطه افراط و تفریط را با حد وسط به خط تشبیه می‌کند که در این صورت، افراط و تفریط ابتدا و انتهای این خط هستند و حد وسط در وسط این خط قرار می‌گیرد. ارسطو حتی برای فضایل نیز حد وسط مشخص می‌کند؛ مثلاً برای «عدالت» به افراط و تفریط قائل است و این نگرش درخور تأمل است. به نظر می‌رسد، توجه دقیق ابن مسکویه به فضیلت و تحلیل آن، ناشی از انگیزه‌های تربیتی اوست. وی این موضوع را بر اثر باورهای دینی و اعتقاد به جدایی ناپذیر بودن اخلاق از دین این‌گونه بررسی می‌کند.

درباره معیار لذت، آن‌گونه که از آرای ارسطو برداشت می‌شود، وی بر لذت عقلانی تأکید کرده است و سعادت را معادل لذت می‌داند؛ اما لذت روحانی در نگاه او مغفول باقی مانده است. ابن مسکویه در آرای اخلاقی خود آن‌چنان که باید، به بحث لذت نپرداخته؛ اما معتقد است، لذت واقعی زمانی است که رابطه انسان با خدا به اوج خود برسد و روح انسان از هر قیدوبندی آزاد شود که در این صورت، سعادت به دست می‌آید و لذت معادل سعادت نیست. از دیدگاه وی علم‌آموزی و اشتیاق به آن فضیلتی برای نفس است و علم با عمل به کمال می‌رسد. وی بر نقش علم فلسفه و حکمت در راه دستیابی به سعادت تأکید می‌کند؛ اما ارسطو در آرای خود آن‌چنان که باید، به این موضوع نپرداخته است. ارسطو و ابن مسکویه هر دو وجود دوست را در زندگی اخلاقی و در نتیجه سعادت انسان الزامی می‌دانند.

ابن مسکویه در تعریف سعادت تحت تأثیر ارسطو است. هردو اندیشمند سعادت را خیر اعلی می‌دانند. از نظر ارسطو سعادت خیر متعالی است که فعالیتی منطبق با فضیلت است و ابن مسکویه نیز سعادت را خیر ویژه‌ای معرفی

می‌کند که در میان مردم فقط سهم افراد و اشخاص خاصی می‌شود که اسباب رسیدن به سعادت را برای خویش مهیا کرده و در این وادی به درستی گام برداشته‌اند؛ اما اینکه ملاک خیر متعالی کدام است، دیدگاه این دو فیلسوف با یکدیگر متفاوت است. نگرش هر دو فیلسوف به عامل‌ها و شرط‌ها و نشانه‌های سعادت متفاوت است. ارسطو خیر متعالی و مصداق سعادت را زندگی و تفکر فضیلت‌مندانه می‌داند و در نگاه او لذت شرط سعادت است.

ارسطو در مقایسه با ابن مسکویه تعریفی جامع و تحلیلی دقیق و قانع‌کننده از سعادت بیان نمی‌کند. وی به انسان نمی‌گوید حقیقتاً سعادت واقعی درگرو چیست. در نظر او گویی سعادت موجودی است که در جایی وجود دارد و در همین جهان و تنها با وجود لوازم مادی برای تمامی انسان‌ها دست‌یافتنی است. ابن مسکویه با توجه به نگرش دینی‌اش مصداق سعادت را قرب به حق تعالی و معرفت او معرفی می‌کند و شرط دست‌یابی به آن را معرفت نفس می‌داند؛ یعنی نتیجه معرفت نفس را معرفت حق می‌داند. نقش شریعت در نظریه سعادت ابن مسکویه پررنگ است و یکی از دلایل تفاوت عمده آرای این دو اندیشمند نیز همین است که ابن مسکویه به شدت از دین مقدس اسلام متأثر است. از این روست که وی بر سعادت اخروی و روحانی و ترجیح آن بر سعادت دنیوی و اعتقاد به درک نشدن کنه سعادت اخروی در دنیا تأکید می‌کند و از آرای ارسطو فاصله می‌گیرد و مسلماً ارسطو به دلیل بی‌اعتقادی به معاد، به این موضوعات نپرداخته است.

از دیدگاه ابن مسکویه، نخستین قدم در راه سعادت انسانی معرفت نفس یا خودشناسی است. دلیل وی این است که خودشناسی موجب زدودن رذایل از نفس و آراستن انسان به فضایل می‌شود. این قاعده‌ای کلی در اخلاق اسلامی است که معرفت نفس موجب معرفت الهی یا خداشناسی می‌شود. این قاعده

برگرفته از حدیث معروف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.^۱ ارسطو به دلیل بی توجهی به خدا و بُعد معنوی، در آرای اخلاقی خود از این موضوعات غفلت کرده است. با وجود این، شایان ذکر است که ابن مسکویه در کتاب *تطهیر الاعراق* خویش، علاوه بر تعریف سعادت به عنوان حقیقتی که برای صاحبش خیر و کمال محسوب می شود، آن را خیر اضافی نیز معرفی می کند که این تعریف، تعریف شایسته و حقیقی از سعادت نخواهد بود. ارسطو و ابن مسکویه، هر یک به نوبه خود بر آرای اخلاقی فیلسوفان بعد از خود تأثیر گذاشته اند؛ به طور مثال، مکتب‌هایی همچون رواقیون و اپیکوریان و فیلسوفانی، همچون دکارت، فارابی، ابن سینا، ابن مسکویه و ... تحت تأثیر آرای اخلاقی ارسطو بوده اند. یکی از فیلسوفان بزرگ و مشهور در زمینه علم اخلاق که از آرای اخلاقی ابن مسکویه متأثر است، خواجه نصیرالدین طوسی است که کتاب *اخلاق ناصری* را به تقلید از ابن مسکویه نگاشته است.

نتیجه گیری

با تأمل در نوشته‌های ارسطو و ابن مسکویه درباره سعادت درمی یابیم که چارچوب آرای فیلسوفان یونان باستان درباره اخلاق، در علم اخلاق اسلامی حفظ شده و این علم از آرای فیلسوفان یونان تأثیراتی پذیرفته است و در عین حال، عالمان علم اخلاق اسلامی برای نظام‌مند ساختن مباحث اخلاقی تلاش‌های فراوانی کرده اند. ارسطو جهان‌بینی تجربی و ابن مسکویه جهان‌بینی دینی دارد که این تفاوت در جهان‌بینی، اختلاف کمی نیست. نقش تعالیم

۱. «من عرف نفسه فقد عرف ربه.»

اخلاقی ابن مسکویه در آگاه کردن انسان از نحوه زندگی است که این آگاهی بخشی بسیار اهمیت دارد. درست است که ابن مسکویه در بعضی قسمت‌ها نتوانسته است میان نظریه های گوناگون اخلاقی یونان و نظریه های خودش و همچنین احکام شریعت اسلامی توافق ایجاد کند؛ اما نگرش دینی ابن مسکویه سبب شده است که وی بتواند به آرای اخلاقی خود، به خصوص به موضوع سعادت چارچوب نظام مندی بدهد. همچنین، وارد شدن این نظریه های یونانی به آرای ابن مسکویه، به وی کمک کرده است تا در مقایسه با ارسطو تعریف خوب و جامعی درباره سعادت بیان کند.

ابن مسکویه مبحث سعادت را با تأثیر از ارسطو و همچنین با رویکردی عقلانی در بستر تعالیم مقدس اسلام پرورانده و به تعریف سعادت و راه های رسیدن به آن پرداخته است. وی با تأکید بر خدا و معاد و سعادت اخروی و روحانی و برتری آن‌ها بر سعادت دنیوی و جسمانی، به شدت از دین اسلام متأثر است و همین موضوع موجب می شود که به بُعد معنوی و تعالی روحی در آرای وی به طور شایسته و بایسته توجه شود؛ چراکه از نظر اسلام ملاک سعادت تقوا و قرب انسان به خداست که در سایه اختیار خود انسان به دست می آید و اسلام انسان‌ها را به آن دعوت می کند. خداوند متعال در قرآن می فرماید: ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا ففِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا...﴾ (هود، ۱۰۸).
 با توجه به این آیه بالاترین درجه سعادت رسیدن به بهشت است که بهشتیان علاوه بر لذت‌های مادی آخرت از لذت‌های معنوی نیز برخوردار می شوند؛ اما از منظر قرآن بالاترین درجه بهشت، جلب رضایت حق تعالی است: ﴿وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾ (توبه، ۷۲). به طور کلی می توان گفت، یگانه عامل سعادت و

کمال انسانی توجه همیشگی به خداوند و اشتغال به یاد اوست و همین کار موجب فراهم شدن سایر اسباب سعادت دنیایی و آخرتی می‌شود.

ارسطو و ابن مسکویه هر دو سعادت را خیر متعالی می‌دانند؛ اما مفهوم و مصداق این خیر از دیدگاه آن دو متفاوت است. از نظر ارسطو سعادت فعالیتی منطبق بر فضیلت و مطلوب بالذات و خودبسنده است و مصداق آن زندگی فضیلت‌مندانه است. ابن مسکویه نیز، سعادت را حقیقتی می‌داند که برای صاحبش خیر و کمال محسوب می‌شود. یکی از جنبه‌های مثبت در نظریه ارسطو این است که وی اصولاً فلسفه‌ای میانه‌رو را پیشنهاد می‌کند. نظر او این است که سعادت نتیجه رفتار میانه و معتدل است. این تئوری همان چیزی است که تقریباً تمام فیلسوفان اسلامی نیز به آن اهمیت داده‌اند و آن را با نام اعتدال یا فضیلت می‌شناسند. بیان این نکته بسیار اهمیت دارد که نکته‌پردازی‌ها و ارائه قالب‌های کلی برای اخلاق بشری از سوی ارسطو بیانگر توان ذهنی سرشار اوست و بی‌تردید، بسیاری از یافته‌های علمی وی نتیجه‌ای کاربردی و علمی برای جوامع بشری دارد. هم ارسطو و هم ابن مسکویه بر این نکته صحنه می‌گذارند که توجه نکردن شایسته به اسباب و لوازم دست‌یابی به سعادت، مانع رسیدن انسان به سعادت می‌شود.

باتوجه به تمام مطالب بیان‌شده، به‌طور کلی می‌توان گفت که با بررسی آرای این دو متفکر، یکی متعلق به یونان باستان و دیگری متعلق به اسلام، درمی‌یابیم که کامل‌ترین و بهترین برنامه اخلاقی و سعادت حقیقی و راه رسیدن به آن را نظریه اخلاقی اسلام و قرآن ارائه و بیان می‌کند که به‌طور خلاصه رسیدن به خداشناسی از طریق خودشناسی و توجه به فطرت و ندای درونی خویش است. با مطالعه دقیق و گسترده در حوزه اخلاق اسلامی، می‌توان به نظامی جامع و برنامه‌ای کلی برای دستورالعمل اخلاقی فردی و اجتماعی دست یافت.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن مسکویه، رازی، ۱۳۷۱، *تطهیر الاعراق*، ترجمه مجتهده امین (اخلاق و راه سعادت)، اصفهان: انجمن حمایت از خانواده‌های بی سرپرست.
۳. _____، ۱۳۵۹، *جاویدان خرد*، ترجمه شرف‌الدین عثمان‌بن محمد قزوینی، تهران: دانشگاه تهران.
۴. _____، *بی تا، الفوز الاصغر*، بیروت: دار مکتبه الحیاة.
۵. _____، ۱۳۷۰، *الهوامل والشوامل*، قاهره: لجنة التألیف و الترجمة و النشر.
۶. ابن سینا، ۱۳۷۷، *الهیات نجات*، ترجمه یحیی یثربی، تهران: انتشارات فکر روز.
۷. ارسطو، ۱۳۶۴، *اخلاق نیکوماخوس*، ترجمه رضا مشایخی، تهران: دهخدا.
۸. _____، ۱۳۶۶، *مابعدالطبیعة*، ترجمه شرف‌الدین خراسانی، تهران: گفتار.
۹. _____، ۱۳۸۴، *سیاست*، ترجمه حمید عنایت، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۰. افلاطون، ۱۳۸۰، *مجموعه آثار*، ترجمه رضا کاویانی و محمدحسن لطفی، ج ۳، تهران: خوارزمی.
۱۱. بهارنژاد، زکریا، ۱۳۸۲، «خدا در اندیشه ارسطو»، *ادیان و عرفان*، ش ۱، ص ۱۴۶، تهران: آینه معرفت.
۱۲. بینکافس، آدموند، ۱۳۸۲، *از مسأله محوری تا فضیلت‌گرایی*، ترجمه حمیدرضا حسنی و مهدی علیپور، قم: معارف.
۱۳. خادمی، عین‌الله، ۱۳۹۲، «چیستی سعادت از منظر مسکویه»، ش ۶، ص ۷۱ تا ۷۲، تهران: فلسفه و کلام اسلامی.

۱۴. خراسانی، شرف‌الدین، ۱۳۵۲، *از سقراط تا ارسطو*، تهران: دانشگاه ملی ایران.
۱۵. دادبه، اصغر، ۱۳۸۵، *کلیات فلسفه*، تهران: آزمایشی متون درسی.
۱۶. داوری، رضا، ۱۳۵۴، *فلسفه مدنی فارابی*، تهران: مرکز مطالعات و هماهنگی فرهنگی.
۱۷. دوران، ویل، ۱۳۹۰، *تاریخ فلسفه*، ترجمه عباس زریاب خوئی، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۸. شریف، میرمحمد، ۱۳۶۲، *تاریخ فلسفه در ایران*، تهران: مرکز دانشگاهی.
۱۹. صدرالمتهین، ۱۳۶۶، *شرح اصول کافی*، ترجمه محمد خواجه‌جوی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۲۰. طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۳۵۹، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، ج ۱، تهران: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۱. علیا، مسعود، ۱۳۹۱، *فرهنگ توصیفی فلسفه اخلاق*، تهران: هرمس.
۲۲. غزالی، ابوحامد، ۱۳۶۱، *کیمیای سعادت*، تصحیح احمد آرام، تهران: بهجت.
۲۳. فخری، ماجد، ۱۳۷۲، *سیر فلسفه در جهان اسلام*، ترجمه گروهی از مترجمان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۲۴. گروه تاریخ پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹، *مسکویه؛ زندگی‌نامه، آثار و اندیشه*، قم: حوزه و دانشگاه.

25. G.R.G.Mure, "Aristotle", oxford university, New York, 1964

26. Richard Mckeon, "Introduction to Aristotle", the modern library, New York, 1940

27. W.F.R.Hardie , "Aristotle,s Ethical Theory" , Oxford university , 1968
28. Seyyed Hossein Nasr and Oliver Leaman , "History of Islamic Philosophy" , part 1 , Arayeh cultural , Tehran , 1911